

تعارضات زناشویی پس از مهاجرت و موانع اجتماعی رفتار کمک خواهی از دیدگاه زنان مهاجر ایرانی ساکن استرالیا اعظم نقوی^{۱*}

چکیده

هدف از این تحقیق بررسی پویائی‌های خانوادگی و چالش‌هایی است که در روابط همسرانه زنان ایرانی پس از مهاجرت به استرالیا دیده می‌شود. به منظور انجام پژوهش روش تحقیق کیفی به شیوه قوم نگاری استفاده شد. ابزار جمع آوری اطلاعات مشاهده میدانی، مصاحبه عمیق و گفتگوهای غیر رسمی بود. به منظور مشاهده مستقیم تعاملات جامعه ایرانی با جامعه استرالیا و بررسی عوامل احتمالی اثر گذار در سیستم خانواده ایرانی، مشاهده میدانی به مدت دو سال و نیم در ملبورن انجام گرفت. هم‌چنین ۲۱ مصاحبه عمیق باز پاسخ با زنان ایرانی و ۱۱ مصاحبه با افراد آشنا به امور مهاجرین در دستگاه‌های دولتی و غیر دولتی استرالیا و هم‌چنین افراد آشنا با جامعه ایرانی انجام شد. مصاحبه‌های رسمی ضبط شده و توسط پژوهشگر پیاده و هم‌زمان با جمع آوری اطلاعات مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. این مصاحبه‌ها با گفتگوهای غیر رسمی و مصاحبه‌های پیگیرانه جهت رفع ابهامات و یا اضافه نمودن موارد جدید همراه بود. کلیه داده‌ها با استفاده از نرم-افزار NVivo مورد تجزیه تحلیل قرار گرفت. یافته‌های پژوهش نشان داد که عوامل اجتماعی چون تعارض بر سر حقوق زنان و نقش‌های جنسیتی و تفاوت فرهنگ پذیری منجر به بروز تعارضات زناشویی می‌شود. هم‌چنین کاهش روابط و منابع حمایتی اجتماعی مانعی برای کمک گرفتن جهت حل تعارضات پاسخ دهندگان بود. نتایج به دست آمده از این پژوهش در زمینه کمک رسانی به زوجین مهاجر و آگاه سازی افراد متمایل به مهاجرت مفید خواهد بود.

واژه‌های کلیدی: تعارض زناشویی، روابط اجتماعی، مهاجرت، زنان ایرانی، استرالیا

^۱ - دکتری روانشناسی اجتماعی. دانشگاه موناش استرالیا مدرس گروه مشاوره دانشگاه اصفهان

* - نویسنده مسؤل مقاله: com.naghaviaz@yahoo

مقدمه و طرح مساله

مهاجرین عموماً جزو گروه‌های در معرض خطر در جوامع مهاجر پذیر در نظر گرفته می‌شوند. گرچه مهاجرین به دلیل غربالگری‌های انجام شده، اغلب در بدو ورود نسبت به جمعیت کلی کشور مقصد از سطح سلامت بالاتری برخوردارند. اما این پدیده که "اثر مهاجر سالم"^۱ نامیده می‌شود در طی زمان ثابت نمی‌ماند و بر اساس نتایج تحقیقات، غالباً سطح سلامت مهاجرین با گذشت زمان کاهش می‌یابد (Norredam, et al., 2014; Keneddy et al., 2014). استرس‌های زندگی پس از مهاجرت گروهی از عوامل خطر ساز در کاهش سطح سلامت مهاجرین و بروز پدیده‌ی "اثر مهاجر سالم"^۲ شناخته شده اند (Blair & Schneeberg, 2014; Im, Lee & Lee, 2014). این استرس‌ها گاه کل خانواده را درگیر بحران کرده و با ایجاد اختلافات و تعارضات زناشویی (Bernstein et al., 2011; Yu, 2011, Donkor, 2012, Khawaja & Milner, 2012; Jaffari, Baharlou & Mathias, 2010) و حتی خشونت و آزار (Jewkes, 2002) مشکلات مهاجرین را پیچیده‌تر از قبل می‌کنند. چنگ (Cheung, 2008) در مطالعه خود از خانواده‌های مهاجر به این نتیجه رسید که حتی مهاجرینی که قبل از مهاجرت، روابط موفق زناشویی طولانی مدتی داشتند ممکن است در کشور جدید دچار تعارضات زناشویی شوند.

یکی از شناخته شده‌ترین تغییرات استرس زا، تغییراتی است که به دلیل تفاوت عمیق فرهنگی بین دو کشور مبدا و مقصد و فرایند "فرهنگ پذیری"^۲ اتفاق می‌افتد. فرهنگ پذیری به طور عام به معنای حفظ یا تغییر زبان، سبک زندگی، نگرش‌ها و هویت فرهنگی فرد است (Berry, 2005). در طی این فرایند، افراد تجاری را کسب می‌کنند که می‌تواند همزمان فرصتی برای پیشرفت یا منبعی برای استرس باشند. این تجارب می‌توانند شامل یادگیری زبان جدید، گسست روابط و شبکه‌ی اجتماعی، کاهش پایگاه اقتصادی، تغییر افکار و نقش‌های اعضای خانواده و پذیرش هنجارهای جدید باشد (Noh & Kasper, 2003). تفاوت بین فرهنگ کشورهای فرد گرا همچون آمریکا و استرالیا مبنی بر تاکید بر موفقیت‌های شخصی و برابری جنسیتی، در مقابل جوامع جمع‌گرایی چون کشورهای آسیایی و خاورمیانه‌ای از جمله ایران مبنی بر تاکید بر دلبستگی‌هایی خانوادگی، از جمله عوامل زمینه ساز تعارضات زناشویی در فرایند فرهنگ پذیری است (Akbari, 2008; Vinken, Soeters, Ester, 2004). فشار برای فرهنگ پذیری از سوی جامعه مقصد و تفاوت سرعت فرهنگ پذیری زنان و مردان اغلب به عنوان عوامل خطر ساز برای افزایش نارضایتی زناشویی در نظر گرفته می‌شوند. برخی تحقیقات نشان داده اند که زوجینی که فرهنگ پذیری بالایی دارند بیش‌تر از سایرین در معرض طلاق خطر طلاق قرار می‌گیرند (Trail, Goff, Bradbury & Karney, 2004).

¹ The healthy migrant effect

² Acculturation

2012). پژوهش‌های پیشین در مورد جامعه ایرانیان خارج از کشور حاکی از میزان بالای شکست زناشویی و طلاق بوده است. اکثر این تحقیقات معتقدند که تفاوت فرهنگ‌ها و فرهنگ پذیری سریعتر زنان از جمله عوامل اثر گذار بر آمار بالای طلاق ایرانیان در کشورهای سوئد (Ahmadi, 2003; Darvishpour, 2002)، نروژ (Predelli, 2004) و آمریکا (Ghaffarian, 1998) بوده است. در زمینه وضعیت زناشویی ایرانیان مقیم استرالیا اطلاعات زیادی در دست نیست اما بنا بر آخرین سرشماری رسمی دولت استرالیا در سال ۲۰۱۱، حدود شش درصد ایرانیان ساکن استرالیا طلاق را تجربه کرده اند که این میزان با آمار طلاق در سطح جامعه استرالیا (۸٪) چندان تفاوتی ندارد (ABS, 2013).

تغییر در روابط و شبکه اجتماعی از دیگر عوامل اثر گذار بر بروز مشکلات پس از مهاجرت است. مهاجرت به طور قطع، شبکه روابط اجتماعی فرد را تغییر می‌دهد (McMichael & Manderson, 2004) و همان‌گونه که پوتنام (Putnam, 2000) معتقد است، سرمایه اجتماعی افراد را کاهش می‌دهد. فقدان منابع حمایتی ممکن است همسران را مجبور کرده که بیش از گذشته بر یکدیگر تکیه کنند. به عنوان مثال شوهر ممکن است بیش از گذشته درگیر وظایف خانه داری و فرزند پروری شده، زوجین فرصت بیشتری برای گفتگو داشته باشند و فرصت‌های بیشتری برای تمرین برابری جنسیتی داشته باشند. اما اگر یکی از زوجین قادر به سازگاری با نقش‌های جدید نبوده، فرصت‌های به وجود آمده به دلیل کاهش روابط و منابع اجتماعی برای درخواست کمک، تبدیل به تهدید می‌شود (Guruge et al., 2010; Hyman, 2008). علیرغم چالش‌های ایجاد شده پس از مهاجرت، پژوهش‌های پیشین حاکی از آن است که مهاجرین معمولاً کمتر از جمعیت بومی کشور مقصد برای حل مشکلاتشان درخواست کمک می‌کنند. گرچه روابط اجتماعی و مسائل مربوط به شبکه روابط اجتماعی تنها عامل بروز این اتفاق نیست، اما به عنوان یکی از عوامل بسیار مهم در نظر گرفته می‌شود (Donnelly et al., 2011; Stolk, Minas & Klimidis, 2008). فقدان دانش در مورد مراکز و منابع حمایت اجتماعی (Donnelly et al, 2011, Selkirk, Quayle & Rothwell, 2014)، عدم آشنایی با زبان کشور مقصد و در عین حال عدم اعتماد به مترجم همزبان (Alizadeh-Khoei, 2011; Mathews & Hossain, 2011; Rizo & Macy, 2011)، فشار برای حفظ آبرو و عدم بیان مشکل از طرف هموطنان (O'Mahony et al., 2012; Reina, Lohman & Maldonado, 2014) از جمله عوامل اجتماعی بیان شده در این زمینه هستند.

پیشینه تجربی

مهاجرت به جامعه‌ای با فرهنگ بسیار متفاوت منجر به بروز بحران‌های خانوادگی برای اکثر مهاجرین می‌شود. زنان در جوامع شرقی و خاورمیانه‌ای اغلب تشویق می‌شوند که با پاسداشت

نقش‌های مشخص جنسیتی، همسر و مادر خوبی بوده و آبروی خانواده را حفظ کنند. از طرف دیگر وظیفه‌ی مرد این است که سرپرستی خانواده را به عهده گرفته و نیازهای آنها را برآورده سازد (Lorestani, 2003; Mahdi, 2003). جوامع غربی چون استرالیا دیدگاهی متفاوت داشته و افراد را ترغیب می‌کنند که به دنبال برآورده کردن آرزوهای خود بوده، مستقل باشند و استقلال رای داشته باشند. تحقیقات نشان داده اند که مهاجرت بین این دو جامعه پویایی‌های خانوادگی مهاجرین را دستخوش تغییراتی می‌کند (Jafari et al., 2010; Khavarpour & Rissel, 1997). زنان مهاجر اغلب سنگینی چندین بار را بر دوش خود احساس می‌کنند. آنها در کنار دست و پنجه نرم کردن با احساسات خود در زمینه جدا شدن از وطن و خانواده، همزمان باید هم مادر و همسر خوبی با تعریف سنتی خود بوده و هم باید به تقاضاهای جامعه مقصد برای فرهنگ پذیری در زمینه فرزند-پروری، شغل یابی و داشتن استقلال پاسخ دهند. از طرفی آنان دیگر منابع حمایتی قبلی خود را برای بیان احساسات و نگرانی‌ها در دسترس ندارند.

گرگ و همکاران (Guruge et al., 2010) در یک مطالعه‌ی مروری سیستماتیک در مورد مهاجرت و روابط همسرانه در کانادا به بررسی مهاجرین از نه کشور مختلف (سريلانکا، اتيوپی، چین، کره، ویتنام، اوکراین، ایتالیا، لهستان و ایران) پرداختند. آنها به این نتیجه رسیدند که از دست رفتن روابط اجتماعی، از دست رفتن پایگاه اجتماعی و تغییر نقش‌های جنسیتی از جمله تغییرات مشترک در این گروه‌ها بود. آنها هم‌چنین دریافتند که گرچه رویارویی با سختی‌ها و مشقات پس از مهاجرت منجر به افزایش تاب آوری زوجین شده و تکیه آنها به یکدیگر را افزایش داده بود، از دست دادن روابط اجتماعی و فقدان حمایت اجتماعی منجر به افزایش تعارضات، افزایش خشونت زناشویی و طلاق شده بود. استرس، مقاومت در مقابل تغییرات، سردرگمی و بحث در مورد نقش‌های جنسیتی از جمله عوامل افزایش دهنده‌ی تعارضات شناخته شد. تعارضات زناشویی به خصوص زمانی افزایش می‌یافت که زوجین نمی‌توانستند در مورد نقش‌های جدید جنسیتی به توافق و تفاهم برسند. خاواجی و میلنر (Khawaja & Milner, 2012) از مطالعه‌ی زنان سودانی مهاجر به نتیجه‌ی مشابهی رسیدند و توضیح می‌دهند زمانیکه زوجین قادرند در مورد مسئولیت‌های خانه داری، نگهداری از فرزندان، و هم‌چنین حقوق زنان به توافق برسند، کمتر دچار تعارضات زناشویی می‌شوند. هایمن و همکاران (Hyman et al., 2008) از مطالعه‌ی خانواده‌های مهاجر اتیوپیایی ساکن کانادا به این نتیجه رسیدند که گرچه مهاجرت آزادی‌هایی برای زنان به ارمغان می‌آورد، تغییر خاصی در پایگاه و نقش آنها در خانواده ایجاد نمی‌کند و آنها همچنان باید با تقاضاهای چندگانه‌ی خانوادگی و شغلی کنار بیایند.

با توجه با یافته‌های بالا می‌توان گفت که مهاجرت می‌تواند هم ایجاد کننده فرصتی برای رشد و هم خطری برای بر هم زدن آرامش خانوادگی باشد. اینکه چقدر این تغییرات فرصت یا خطر تصور می‌شوند را می‌توان با استفاده از نظریات مری داگلاس^۱ توضیح داد. داگلاس (Douglas, 1978) مردم شناس مشهور انگلیسی در کتاب مشهور خود "پاکی و خطر: تحلیلی بر مفهوم آلودگی و تابو"^۲ توضیح می‌دهد که چگونه عقاید مرتبط با مفهوم آلودگی و تابو در فرهنگ‌های مختلف کاربرد دارد. وی می‌گوید که در هر فرهنگی مفهوم "آلودگی" مفهومی سمبلیک بوده و به معنای مفهومی است که نظم یک سیستم را به هم می‌ریزد. از طرفی وی معتقد است که انسان تمایل به ساختن طرحواره‌هایی^۳ از دنیای اطراف خود دارد و بنابراین از بین محرک‌های محیطی تنها آنهایی را جذب می‌کند که با طرحواره قبلی او سازگار باشد. زمانیکه انسان با تجارب جدیدی روبرو می‌شود که با طرحواره قبلی وی سازگار نیست، به دو شکل به آن پاسخ می‌دهد. یا تغییرات را پذیرفته، طرحواره قبلی خود را تغییر یا تحول داده و طرحواره جدیدی می‌سازد و یا تجربه‌ی جدید را به عنوان "آلودگی" درک کرده و با آن به مخالفت بر می‌خیزد. داگلاس معتقد است که فرهنگ نقشی اساسی در ساخت طرحواره‌های انسان‌ها دارد. فرهنگ طبقه بندی‌های اساسی برای سازماندهی عقاید، رفتار و ارزش‌ها در اختیار ما قرار می‌دهد. گرچه فرهنگ دائماً در حال تحول است، از آنجا که امری جمعی است، تغییر دادن آن بسیار دشوار است. زمانی که شخصی برای تغییر فرهنگ تلاش می‌کند ممکن است با مقاومت سایر افراد آن جامعه روبرو شود، زیرا هر فرهنگی برای بقا خود نیاز به میزانی از ثبات دارد.

آنچه در اینجا اهمیت دارد این است که مهاجرین معمولاً با فرهنگ جدیدی روبرو می‌شوند که حضور آنان را خطری برای ثبات خود احساس کرده و به آنان برای تغییر فشار می‌آورد و از طرفی آنها با فرهنگ خود و تقاضای حفظ آن روبرو هستند. داگلاس معتقد است که زمانی که فردی تمایل به تغییر در طرحواره‌های قبلی خود دارد، در واقع در حال گذر از خطوط ممنوعه ایست که از دیدگاه سایرین آلودگی و خطری برای فرهنگ اصلی تلقی می‌شود. در نتیجه‌ی چنین گذری فرد با مقاومت، تهدیدات و تنبیهاتی از سوی سایرین روبرو خواهد شد. گرچه داگلاس نظریه خود را به طور مستقیم در مورد مهاجرین استفاده نکرده است، اما نظر وی را می‌توان در زمینه تعارضات زناشویی مهاجرین به کار برد. بسیاری از تحقیقات نشان داده اند که زنان و مردان به یک سرعت در فرایند فرهنگ پذیری حرکت نمی‌کنند و اغلب زنان سریعتر از مردان تقاضای هماهنگ شدن با برخی از ویژگی‌های فرهنگ غالب به خصوص ویژگی‌های مربوط به حقوق زنان و نقش‌های برابر

¹ Mary Douglas

² Purity and danger: An analysis of the concepts of pollution and taboo

³ Schema

جنسیتی را دارند. با توجه به نظر داگلاس می‌توان نتیجه‌گیری کرد که چنین تغییری از سوی زنان، مصداقی برای گذر از خطوط ممنوعه ایست که احتمالاً منجر به بروز تعارضات زناشویی می‌شود.

علیرغم افزایش روزافزون جمعیت ایرانیان در استرالیا (۶۸ درصد افزایش در ایالت ویکتوریا بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۱) (Victorian Multicultural Commission, 2012)، پژوهشی که به بررسی تعامل تغییرات پس از مهاجرت، تعارضات زناشویی و رفتار کمک خواهی مهاجرین ایرانی بپردازد، در دست نیست. بنابراین این تحقیق با هدف پر کردن جای خالی تحقیق در این زمینه و با هدف افزودن اطلاعاتی به ادبیات پژوهش در زمینه ایرانیان مهاجرانجام گرفت و در این راستا در این مقاله قصد داریم به سوالات زیر بر اساس مقولات حاصل از مطالعه تحلیل مصاحبات انجام شده پاسخ دهیم: ۱. آیا تفاوت سرعت فرهنگ پذیری منجر به بروز تعارضات فرهنگی منتهی به تعارضات زناشویی زنان مهاجر ایرانی می‌شود؟ ۲. آیا فرهنگ پذیری تعارضاتی در زمینه نقش‌های جنسیتی ایجاد می‌کند؟ و ۳. چه عوامل اجتماعی مانع کمک خواهی زنان مهاجر به منظور حل تعارضاتشان می‌شود؟

اهداف تحقیق

هدف کلی این مقاله بررسی تعاملات اجتماعی، فرهنگی پس از مهاجرت با روابط همسرانه‌ی زنان ایرانی ساکن استرالیا است. در راستای سوالات اصلی پژوهش، اهداف اختصاصی عبارت است از:

۱. مطالعه فرهنگ پذیری و بروز تعارضات فرهنگی،
۲. فرهنگ پذیری زنان و تعارضات در زمینه نقش‌های جنسیتی پس از مهاجرت، و
۳. نگاهی به موانع اجتماعی رفتار کمک خواهی زنان

روش تحقیق

شیوه انجام این پژوهش، کیفی به روش اتنوگرافی یا قوم نگاری بوده است. قوم نگاری به طور سنتی از شیوه‌های پژوهشی مورد استفاده در حیطه انسان شناسی و جامعه شناسی بوده، و اخیراً از این روش به طور روز افزون در مطالعات خانواده نیز استفاده می‌شود. به منظور بررسی جنبه‌های اجتماعی و خانوادگی مهاجرت، روش پژوهشی نیاز است که نه تنها تجربیات زندگی افراد را بررسی کند بلکه بتواند محیط و تعاملات محیطی تاثیرگذار بر این تجربیات را نیز شناسایی و مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. یکی از موثرترین شیوه‌های پژوهشی که این هدف را مدنظر قرار می‌دهد قوم نگاری است. به منظور انجام یک پژوهش به شیوه قوم نگاری، پژوهشگر لازم است به طور فعال درگیر زندگی جامعه مورد تحقیق شده تا به طور مستقیم و دست اول رفتارها و تعاملات آنها را مشاهده نماید (Gobo, 2011; Scott-jones, 2010). به همین منظور این پژوهش با استفاده از

شیوه‌های متنوع پژوهش کیفی از جمله مشاهده میدانی شرکت کنندگان در مراسم مذهبی و فرهنگی هم‌چنین مشاهده میدانی جامعه ایرانی در مدرسه ایرانی به مدت بیش از دو سال و نیم و مصاحبه عمیق و باز با ۳۲ نفر خانم ایرانی (۲۱ نفر)، مسولان مراکز دولتی، مطلعین از امور ایرانیان و فعالین امور مهاجران (۱۱ نفر)، انجام گرفت. جامعه آماری پژوهش، شامل تمامی زنان ایرانی مقیم استرالیا است. طبق آخرین سرشماری در سال ۲۰۱۱ حدود ۳۴۵۰۰ ایرانی در استرالیا زندگی می‌کنند که تقریباً نیمی از این تعداد زن هستند (ABS, 2013). با توجه به اینکه در پژوهش‌های کیفی هدف بررسی عمیق یک موضوع است، معمولاً نمونه‌ها به طور تصادفی انتخاب نمی‌شوند. از طرفی جمعیت مهاجرین یکی از جمعیت‌های سخت-دسترسی در نظر گرفته می‌شوند (Goodman, 2011; Heckathorn, 2011) و بهترین شیوه نمونه‌گیری برای این‌گونه گروه‌ها، روش نمونه‌گیری هدفدار گلوله برفی توصیه شده است. در روش نمونه‌گیری گلوله برفی، شرکت کنندگان اولیه به صورت کاملاً هدفدار بر اساس معیارهای ورودی پژوهش به روش‌های مختلف از جمله آگهی روزنامه‌ای یا اینترنتی، مراجعه به مراکز مربوط به جامعه و شبکه روابط اجتماعی پژوهشگر انتخاب می‌شوند. سپس نمونه‌های اولیه، شرکت‌کننده دیگری را که معیارهای ورود به پژوهش را دریافت می‌کند معرفی کرده و به همین منوال شرکت‌کننده بعدی شخص دیگری که شرایط شرکت در پژوهش را دارد، معرفی می‌کند. به منظور تنوع شرکت‌کننده‌ها، هر شرکت‌کننده تنها یک نفر را می‌تواند معرفی کند (Goodman, 2011; Hechathorn, 2011; Hennink, 2011). معیارهای درون-گذاری این پژوهش، جنسیت (زن)، ملیت (ایرانی)، محل زندگی (ملبورن) و داشتن فرزند (حداقل یک فرزند زیر ۱۰ سال) بود.

کلیه مشاهدات میدانی و مصاحبه‌ها در شهر ملبورن واقع در ایالت وکتوریای استرالیا انجام گرفت. از ۳۴۵۰۰ ایرانی ساکن استرالیا، حدود ۷۷۰۰ نفر آنها در شهر ملبورن زندگی می‌کنند. اکثر این افراد شهروند استرالیا بوده، متاهلند، انگلیسی را به خوبی صحبت کرده و از سطح تحصیلاتی دانشگاهی برخوردارند. مشاهدات میدانی در مراکز فرهنگی و مذهبی متعلق به ایرانیان انجام گرفت. هم‌چنین به منظور مشاهده مستقیم تعاملات زنان ایرانی با مراکز خدماتی، بیش از ۳۰ ساعت مشاهده‌ی میدانی در بیمارستان‌ها و مراکز پزشکی دیگر انجام گرفت. در طی این مشاهدات به همراه زنان ایرانی به ملاقات پزشک رفته، نقش مترجم را برای آنها بازی نموده و یا به عیادت آنها در بیمارستان رفتم. هم‌چنین به مدت یکسال به طور داوطلبانه در مدرسه‌ی خودگردان فارسی زبان به عنوان آموزگار ارائه خدمات داشته و به طور مستقیم با جامعه‌ی ایرانی کار کردم. تمامی شرکت‌کنندگان در پژوهش در مصاحبه‌های عمیق، باز و نیمه ساختار یافته شرکت کردند. در انجام مصاحبه از راهنمای مصاحبه استفاده شد. البته همان‌گونه که ویژگی تحقیقات کیفی

است، روند مصاحبه برای کلیه شرکت کنندگان یکسان نبوده و بر اساس نوع پاسخ‌های داده شده این فرایند نیز برای هر شرکت کننده متفاوت خواهد بود. البته راهنمای مصاحبه به پژوهشگر اطمینان می‌دهد که تمرکز مصاحبه از موضوعات اصلی خارج نشود (Hennink, 2011). محور کلی مصاحبه‌ها تجربه زنان از زندگی و مسایل پس از مهاجرت بود و مصاحبه با سوالی کلی در مورد اینکه "چقدر وقت است که به استرالیا آمدید و چه احساسی دارید" شروع می‌شد. سوالات بعدی پژوهش با توجه به زمینه‌های مربوط پژوهش و در موقعیت مناسب پرسیده می‌شد. مصاحبه‌ها بین ۴۵ دقیقه تا ۸ ساعت طول کشید و برخی از شرکت کنندگان به منظور روشن سازی برخی از گفته‌هایشان در تماس تلفنی، ارتباط ایمیلی و یا ارتباطات رو در روی پیگیرانه شرکت داشتند. مصاحبه‌ها با اجازه شرکت کنندگان ضبط شده و سپس لغت به لغت برگردانده و کدگذاری شد. به منظور تامین روایی داده‌ها از شیوه مثلث سازی و مصاحبه با افراد جانبی شامل متخصصین شاغل در بخش دولتی، آشنا با امور مهاجرین و به خصوص امور ایرانیان نیز استفاده شد. مصاحبه متخصصین اغلب در محل کار آنها و به زبان انگلیسی توسط پژوهشگر انجام یافت و مشابه با سایر مصاحبه‌ها ضبط شده و لغت به لغت برگردان شد. همچنین بیش از صدها ساعت مصاحبه غیر-رسمی با زنان و مردان ایرانی غیرشرکت کننده در پژوهش انجام گرفت. به منظور تجزیه و تحلیل داده‌ها از شیوه تحلیل تم براون و کلارک استفاده شد (Braun & Clark, 2006). در این روش خط به خط داده‌ها بارها خوانده شده و کدگذاری می‌شود و سپس کدها در دسته‌های بزرگتری به نام تم دسته بندی می‌شوند. کد گذاری و تجزیه و تحلیل داده‌ها همزمان با جمع آوری اطلاعات انجام شد و تا زمان رسیدن به نقطه اشباع ادامه داشت. در نهایت داده‌ها در پنج تم اصلی نقش مادرانه، روابط همسرانه، روابط اجتماعی، سلامت عاطفی و رفتار کمک خواهی دسته بندی شد. مقاله‌ی حاضر گزارش بخشی از یافته‌های مربوط به تم روابط همسرانه است.

یافته‌های تحقیق

همان گونه که ذکر شد، داده‌های پژوهش اصلی، در پنج تم اصلی نقش مادرانه، سرمایه اجتماعی، روابط همسرانه، بهزیستی هیجانی و رفتار کمک خواهی دسته بندی شدند. یافته‌های ارائه شده در این مقاله، قسمتی از نتایج بدست آمده در تم روابط همسرانه و روابط اجتماعی است که ذیلا همراه با نقل قول‌هایی از شرکت کنندگان ارائه می‌شود.

هدف اول: فرهنگ پذیری و بروز تعارضات زناشویی

حاصل تحلیل نظرات شرکت کنندگان در تحقیق در این مورد شامل چهار زیر مقوله بود:
الف) تعارض دیدگاه فرهنگ ایرانی و استرالیایی در زمینه حقوق زنان: از دیدگاه پاسخ دهندگان، تفاوت دیدگاه فرهنگ ایرانی و استرالیایی در زمینه حقوق زنان یکی از مهمترین عوامل بروز

تعارضات زناشویی بود. از نظر زنان، این تفاوت دیدگاه به خصوص در زمینه‌هایی چون حق طلاق و حق حضانت فرزندان از سوی برخی مردان ایرانی خطری برای انسجام خانواده بشمار می‌رود. لیلا (شاغل در بخش دولتی امور مهاجرین) معتقد بود که بعضی مردهای ایرانی از اینکه همسرانشان با حقوق خود آشنا شوند نگرانند. او عنوان کرد: "اونها {مردها} فکر می‌کنند اگر همسرشان بفهمد که اینجا حقوقی داره و دولت حمایتش می‌کنه، حتما طلاق می‌گیره." سعید (مترجم بخش دولتی) در دادگاه‌های خانوادگی زیادی به عنوان مترجم زبان فارسی حضور داشت. او در موارد زیادی دیده بود که خانم ایرانی بعد از تماس و تعامل با خانواده‌های استرالیایی متوجه تفاوت‌های فرهنگی بین خانواده خود و خانواده‌های استرالیایی شده بود و متعاقباً انتظار داشت از حقوقی مشابه با خانواده‌های استرالیایی برخوردار شود. سعید معتقد بود که در چنین شرایطی معمولاً همسر از وضعیت بوجود آمده خوشحال نبوده و تمایلی به پذیرش تغییرات جدید در سیستم فکری خانمشان را نداشتند. "از طرفی جامعه استرالیایی و قانون طرفدار حقوق خانم‌ها هست. جامعه استرالیایی معتقد که مرد باید تغییر کنه و به این موضوع توجه نداره که شاید مردها در بعضی فرهنگ‌ها نیاز به زمان بیش‌تری برای درک این تغییرات دارند و گاه به هیچ عنوان این تغییرات را نمی‌پذیرند."

ب) تفاوت دیدگاه در زمینه آزادی‌های اجتماعی یکی دیگر از عوامل پر اهمیت در ایجاد تعارضات زناشویی عنوان شد. نوع پوشش و حجاب یکی از اولین عوامل عنوان شده در زمینه بروز تعارضات بود. پژوهش‌های پیشین نشان داده اند که معمولاً زنان سریعتر از مردان در فرایند فرهنگ پذیری و تغییر به سمت فرهنگ غالب قرار می‌گیرند. رضا (شاغل در بخش دولتی امور مهاجرین) بیان کرد که برخی مردان شرقی از جمله ایرانیان تلاش می‌کنند که با محدود کردن حضور همسرشان در جامعه مانع تغییر فرهنگی وی شوند. وی به دلیل سن بالا درگیر حل و فصل اختلافات خانوادگی تعداد زیادی از ایرانیان شده بود. او معتقد بود: "بعد از مهاجرت همه می‌خواند دوستای جدید پیدا کنند. به خصوص زنان نیاز دارند بیرون برنند، زبان یاد بگیرند، کار کنند. اما من مردای زیادی رو دیدم که سعی می‌کنند تا حد امکان همسرشون رو محدود به خونه داری کنند. چون می‌ترسند که زناشون استرالیایی بشن. ولی آخرش می‌بینند که اینجا این رفتار خریدار نداره و باعث دعوای خانوادگی میشه." سیمین (۴۵ ساله) عقاید مشابهی داشت: "جامعه ایرانی خیلی کوچیکه. معلومه هیچ مردی آبروریزی نمی‌خواد. اگه زنی بخواد تا رسید اینجا مثل اروپایی‌ها بگرده ولی همسرش آماده این تغییر نباشه، خوب معلومه اختلاف درست میشه."

ج) تفاوت دیدگاه زن و شوهر در مورد فرزند پروری به سبک ایرانی یا استرالیایی: یکی دیگر از عواملی که می‌توانست منجر به اختلافات شدید خانوادگی شود، تفاوت عقیده‌ی زن و شوهر در زمینه پرورش فرزندان بود. لیلا (شاغل در بخش دولتی امور مهاجرین) مشاهده کرده بود که این

عامل گاه منجر به بروز طلاق در خانواده شده بود. "من چندین خانواده می‌شناسم که به خاطر اینکه یکی از طرفین (مادر یا پدر) دوست داشته بچه اش استرالیایی بار بیاد و اون یکی نمی‌خواسته کارشون به طلاق کشیده." وی تصریح کرد که سخت گیری‌ها معمولا در مورد دختران خانواده بیش تر از پسران صورت گرفته و در زمینه‌هایی چون نوع پوشش، رفت و آمد، دوستی با جنس مخالف و ارتباطات جنسی پیش از ازدواج بوده. تارا (۴۰ ساله) معتقد بود که در ایران هم معمولا حساسیت در مورد دختران بیش تر بوده اما با این تفاوت که فرهنگ غالب ایرانی نیز پشتوانه‌ای برای والدین است. اما "اینجا وقتی مثلا مادر دوست داره دختر ۱۳ ساله اش دامن کوتاه بپوشه ولی پدر دوست نداره، فرهنگ غالب با مادر و دختر همراه میشه و همین باعث بروز اختلاف می‌شه."

د) رفتارهای جنسی و حقوق جنسی: برخی از پاسخ دهندگان عنوان کردند که مسائل جنسی نیز می‌تواند منجر به بروز تعارضات زناشویی شود. البته به اعتقاد آنها تفاوت بین این تعارضات در ایران و استرالیا این بود که (۱) زنان و مردان از آزادی‌های جنسی بیش تری در استرالیا برخوردارند. (۲) مکان‌های مشخص، مطمئن و تحت نظارت زیادی برای تفریحات جنسی وجود داشت و (۳) زنان بیش از زمانیکه در ایران بودند با حقوق جنسی آشنا شده و حقوق خود را تقاضا می‌کردند. مریم (۴۵ ساله) در ایران دبیر دبیرستان و در استرالیا در حال تحصیل در مقطع دکتری بود. وی می‌گفت: "در ایران من هیچوقت در مورد مسائل جنسی بی پروا با شوهرم صحبت نمی‌کردم. یک وظیفه‌ای بود که باید انجام می‌شد. ولی اینجا یاد گرفتم که این رابطه دو طرفه اس. همونقدر که من مراقب نیازهای شوهرمم، اون هم باید حواسش به من باشه. تو این سال‌ها یادش دادم که نیازهای من چیه." اما به اعتقاد او و تقریبا اکثر پاسخ دهندگان "زنها معمولا در مورد سکس و نیازهای جنسیشون با همسرشون حرف نمی‌زنند. سکس حتی اینجا {استرالیا} هم موضوع راحتی برای حرف زدن در موردش نیست." رضا شاغل در بخش دولتی امور مهاجرین گفت: "من درگیر حل و فصل اختلافات شدید چند خانواده بودم که در نهایت متوجه شدم موضوع اصلا اون چیزی که اول گفتند نبوده. موضوع همش مربوط به نیازهای نگفته‌ی جنسی بوده که بعد تبدیل به خیانت شده. خیلی برا من عجیبه که چرا زن و شوهر به جای حل و فصل این موضوع بین خودشون، ترجیح می‌دند نیازهاشون را با یه شخص سوم رفع کنند."

هدف دوم: فرهنگ پذیری زنان در زمینه عدم پذیرش نقش‌های جنسیتی

حاصل تحلیل نظرات شرکت کنندگان در تحقیق در زمینه نقش‌های جنسیتی شامل سه زیر مقوله بود:

الف) تغییر پایگاه اقتصادی-اجتماعی: نگار (روانپزشک ایرانی) بیان کرد که: "مردها در ایران معمولا جایگاه بالاتری از نظر اجتماعی، اقتصادی دارند، ولی بعد از مهاجرت معمولا این جایگاه رو

از دست می‌دهند و دیگر رئیس خانواده بشمار نمی‌روند." تعدادی از پاسخ دهندگان معتقد بودند که بر خلاف آقایان که غالباً پایگاه خود به عنوان رئیس و سرپرست خانواده را از دست می‌دهند، زنان به دلایل ذکر شده در بالا با پایگاه اجتماعی جدیدی روبرو شده که آنان را به استقلال و رها شدن از قید محدودیت‌ها تشویق می‌کند. نلی (۴۰ ساله) حدود ۱۵ سال بود که از همسرش جدا شده و به همراه دو فرزندش زندگی می‌کرد. وی زمانیکه با مخالفت همسرش برای ادامه تحصیل و سپس کار کردن روبرو شده بود، از همسرش جدا شده بود. او که پس از آن ازدواج نکرده بود می‌گفت: "همسر من فکر می‌کرد اگر من برم کار کنم و دستم تو جیب خودم باشه براش افت داره. هیچ وقت نخواست بگه که اینجا ایران نیست. تازه ایران هم الان خیلی از زنها کار می‌کنند. به هر حال لزومی ندیدم خودمو فدای این افکار کنم. ازش جدا شدم خیلی هم خوشحالم." تارا (۴۰ ساله) نیز به دلایل مشابهی از همسرش جدا شده و با فرزندش زندگی می‌کرد: "بین، من مطمئنم که همه مردها اینطوری نیستند. دوست‌های ایرانی زیادی دارم که هر دوشون کار می‌کنند و واقعا موفقند. اما شوهر من سعی می‌کرد منو تو خونه محبوس کنه. چون خودش تو رشته خودش کار نمی‌کرد نمی‌خواست من بالاتر از اون بشم. من پزشکم {شغل به دلیل رازداری تغییر داده شده} ولی سال‌ها اجازه نداد دنبال تطبیق مدرکم برم. انقدر منو محدود کرده بود که وقتی ازش جدا شدم حتی بلد نبودم قبض بر قو بدم. خیلی احساس بدی داشتم."

ب) عدم پذیرش نقش‌های سنتی جنسیتی: پایگاه جدید زن در خانواده معمولاً همراه با درخواست‌های جدید زنان در زمینه عدم پذیرش نقش‌های سنتی و درخواست همکاری بیشتر همسر در امور خانه‌داری و فرزند پروری می‌شود. دریا (۴۵ ساله) عنوان کرد: "بعد از ۴ سال زندگی در استرالیا همسر و دختر من می‌دانند که من روزهای یکشنبه خونه نیستم. غذای اونها رو آماده می‌کنم و میرم بیرون. اونها باید بفهمند که این روز {یکشنبه‌ها}، روز منه. من باید این یک روز را برای خودم داشته باشم تا بتونم هفته دیگه راننده و آشپز و پرستار بچه و رخت شورشون باشم." در مقابل پانیز (۳۰ ساله) با داشتن دختر بچه‌ای بسیار فعال از زندگی در استرالیا خسته شده بود. او می‌گفت: "همسر من هیچ کمکی تو خونه داری نمی‌کنه. فکر می‌کنه فقط باید پول بياره. اگر ایران بودم بقیه کمکم می‌کردند ولی اینجا وقتی ازش می‌خواوم کمک کنه اصلاً نمی‌دونه باید چیکار کنه!" به نظر باران (۳۵ ساله) عدم مشارکت همسر، او را از نظر عاطفی بسیار خسته کرده بود: "می‌دونم وقتی همگی ناراحتیم یا افسرده ایم سعی می‌کنم ناراحتی ام رو نشون ندم. به عنوان مادر خونه سعی می‌کنم شاد باشم اونها رو بخندونم، غذایی که اونها دوست دارند رو بپزم ولی انتظار ندارم اونها همین کار رو برای من انجام بدن. در نهایت این منم که احساس پوچی و کمبود می‌کنم. این منم که همیشه باید مراقب همه باشم ولی پس خودم چی؟"

ج) تعارض کار- خانواده یکی دیگر از مقوله‌های مهم استخراج شده از داده‌ها بود. علیرغم پایگاه اجتماعی جدید و آزادی‌های به دست آمده پس از مهاجرت، پاسخ دهندگان معتقد بودند در زمینه شغلی پایگاه قبلی خود را از دست داده بودند و بر خلاف میلشان بیش از گذشته درگیر نقش‌های جنسیتی چون خانه داری شده بودند. عدم موفقیت در تطبیق مدارک تحصیلی ایرانی و سوابق شغلی، عدم موفقیت در یافتن شغل مرتبط با تحصیلات، نداشتن حمایت‌های لازم در زمینه فرزند-داری و خانه داری، و عدم تمایل به استفاده از مهد کودک از جمله عوامل مهم در بروز تعارض کار-خانواده و در نهایت ترک بازار کار به نفع خانواده برای برخی از شرکت کنندگان بود. با وجود اینکه اکثر شرکت کنندگان (۱۷ نفر از ۲۱ پاسخ دهنده) دارای تحصیلات دانشگاهی بوده و در ایران به صورت تمام وقت مشغول به کار بودند، تنها دو نفر از آنها در استرالیا به صورت تمام وقت در رشته‌ی مرتبط با تحصیلاتشان مشغول به کار بودند. سایر شرکت کنندگان دانشجوی تحصیلات تکمیلی (۴ نفر)، شاغل نیمه وقت (۳ نفر) و یا خانه دار (۱۲ نفر) بودند. با توجه به اینکه داشتن حداقل یک فرزند زیر ۱۰ سال از جمله ملاک‌های ورودی این تحقیق بود، این نکته که ۱۲ نفر از شرکت کنندگان به دلیل نداشتن حمایت‌های لازم در زمینه نگهداری از فرزندان مجبور به ترک بازار کار شده بودند دور از انتظار نبود. لورا (۳۵ ساله) فرزندی دو ساله داشت. وی می گفت: "اگه ایران بودم مامانم بچه رو نگه می داشت اما اینجا هیچ کس رو ندارم. شوهرمم که همش مشغوله. به مهدها هم نمی تونم اعتماد کنم. نه فقط اینجا، ایران هم اگه بودم دوست نداشتم بچه رو مهد بذارم." سیما (۴۵ ساله) در گفتگویی خارج از مصاحبه‌های رسمی بیان کرد: "من هیچوقت نتونستم کار کنم. وقتی پسرم کوچیک بود، گذاشتمش مهد و کلاس می رفتم. هر روز گریه می کرد ولی خوب بالاخره باید عادت می کرد. اما یه روز همسرم رفت مهد دنبالش و دیده بود که چقدر گریه می کنه. اومد خونه و گفت بچه مهمتر از کاره. نمی خواد کار کنی و تموم شد. دیگه نتونستم کار کنم." مهلا (۳۰ ساله) پس از بازدید از چند مهد کودک تصمیم گرفته بود که از پرستاری ایرانی برای نگهداری از فرزندش کمک بگیرد: "چند تا مهد رو سر زدم. اولاً که مهدهای خوب همشون می گفتند که باید تو لیست انتظار بمونم تا جا خالی بشه. اون‌های دیگه رو هم دوست نداشتم. یا سرد بودند، یا بچه‌ها رو ول می کردند که خودشون غذا بخورند. آخه اینجا می گند بچه‌ها باید مستقل باشند. خلاصه تصمیم گرفتم پرستار بگیرم. ولی اون هم آسون نیست. تموم وقت ما صرف کار و بچه داری میشه. اصلاً برای خودمون وقت نداریم. فکر می کنم دیگه مثل قبل صمیمی نیستیم." ساحل پس از هشت ماه، علیرغم میل خود مجبور به ترک شغلش شده بود: "کار خیلی خوبی داشتم. اما بچه ام همش مریض می شد و از مهد زنگ می زدند. منم بارها و بارها مجبور شدم مرخصی بگیرم. همسرم هیچ کمکی نمی کرد. خوب اونم مشغول بود. میدونی که موقع این کارها آخرش مادریه که باید مرخصی

بگیره. در نهایت هم سلامتی بچه ام رو از دست دادم هم کارمو. به خاطر این مشکلات، تنهایی‌ها و کمک نکردن همسرم بعضی وقتها به جدا شدن ازش فکر می‌کردم." سارا (۳۰ ساله) با داشتن دو فرزند خردسال و با وجود مشکلات مالی تمایلی به کار کردن نداشت: "من ایران کار می‌کردم. اما اونجا بچه نداشتم. همیشه کار خونه و کار بیرون را با هم انجام می‌دادم. الان دو تا بچه دارم. کی به من کمک می‌کنه؟ می‌دونم که اگه بیرون کار کنم مشکلات مالی‌مون کم می‌شه اما عوضش مشکلات خانوادگی پیدا می‌کنیم. اگه کار کنم باید سه شیفت کار کنم، کار بیرون، کار خونه و بچه‌داری. اگه ایران بودم هم فرقی نمی‌کرد اما حداقل یکی رو داشتم که باهاش درد دل کنم."

هدف سوم: موانع اجتماعی رفتار کمک‌خواهی زنان

حاصل تحلیل نظرات شرکت‌کنندگان در تحقیق در این مورد شامل هفت زیر مقوله بود:

الف) از دست دادن منابع حمایت اجتماعی قبلی: زنان شرکت‌کننده در پژوهش معتقد بودند که به هنگام بروز مشکلات در زندگی و یا اختلافات زناشویی، منابع حمایتی کمتری نسبت به ایران در دسترس آنها بود. آنان معتقد بودند که در ایران به دلیل برخوردار بودن از شبکه‌ی اجتماعی گسترده‌ای از خانواده و دوستان، به هنگام بروز مشکل، احساس می‌کردند که منابع حمایتی لازم را در اختیار دارند. اما شرکت‌کنندگان در پژوهش که اکثراً با همسر و فرزندشان مهاجرت کرده بودند، این منابع حمایت اجتماعی را از دست داده بودند. کیارا (۳۰ ساله) بیان کرد که در ایران به هنگام بروز مشکلات، با مادر و یا دوستان صمیمی‌اش مشورت کرده و از توصیه‌های آنان استفاده می‌کرده است. اما از زمان مهاجرت به استرالیا این منابع حمایتی را از دست داده بود. گرچه وی به طور مداوم با مادر و دوستانش در ایران تماس داشت اما سعی می‌کرد که مشکلات خود را از آنها پنهان کرده تا موجب نگرانی آنها نشود: "اونها که نمی‌تونند کاری کنند پس چرا اذیتشون کنم."

ب) عدم دسترسی به منابع حمایتی دولتی به دلیل ندانستن زبان: برخی از زنان بیان کردند که به دلیل ضعف در زبان انگلیسی و یا نداشتن اعتماد به نفس در رساندن منظور خود به زبان انگلیسی تمایلی به مراجعه به مشاور یا روانشناس انگلیسی زبان نداشتند. سعید (مترجم زبان انگلیسی شاغل در بخش امور مهاجرین) می‌گفت برای اکثر مهاجرین بیان احساسات عمیق و یا مسائلی که دارند به زبان انگلیسی بسیار دشوار است. وی می‌گفت که "طبیعیست که هر کسی دوست داره به زبان مادری احساسات خودش رو بیان کنه. از طرفی گرچه استفاده از مترجم امکان‌پذیره، در مورد مسائل خیلی خصوصی خیلی از افراد علاقه‌ای به حضور مترجم ندارند."

ج) عدم تمایل به درخواست کمک از منابع دولتی به دلیل تفاوت‌های فرهنگی: مهلا (۳۰ ساله) در ایران برای حل مشکلاتش چندین بار به مشاور مراجعه کرده بود. اما در استرالیا تمایلی به درخواست کمک از مشاور برای حل تعارضات زناشویی‌اش نداشت. وی می‌گفت: "چه فایده داره که

برم پیش مشاور. اون فرهنگش کلا متفاوته. اصلا شاید مشکل من براش قابل درک نباشه." لورا (۳۵) ساله) نیز در ایران چندین بار به مشاور خانواده مراجعه کرده بود. اما هم به دلیل مشکلات زبان انگلیسی و هم به دلیل عدم اطمینان از درک مشاور از فرهنگ ایرانی تمایلی به صحبت با مشاور نداشت. وی تنها فردی بود که ارتباط خود با مشاور قبلی اش در ایران را حفظ کرده بود: "هر وقت سوالی داشته باشم، بهش تلفن می‌زنم و خانواده‌ام در ایران هزینه اش رو پرداخت می‌کنند."

(د) عدم تمایل به دریافت کمک به دلیل ترس از مورد غیبت واقع شدن از سوی دیگران از دیگر موانع دریافت کمک بود. امیلیا (مددکار ایرانی، شاغل در خط اورژانس خشونت خانگی) معتقد بود که "کوچیک بودن جامعه ایرانی خطر نقل مجلس شدن رو به همراه داره. من زنان زیادی رو در جامعه ایرانی می‌شناسم که به خاطر آبرو، حاضر به مراجعه به مراکز قانونی به خاطر خشونت نیستند. اونها حتی حاضر به مراجعه به مشاور برای حل تعارضاتشون نیستند و فقط تحمل می‌کنند تا جایی که دیگه مشکلاتشون قابل حل نیست." لیلا (شاغل در بخش دولتی امور مهاجرین) مشاهده کرده بود که ایرانیان به دلایل مختلف از خدمات مشاوره ای در دسترس استفاده نمی‌کردند. عدم تسلط به زبان انگلیسی و اعتقاد به اینکه مشاور غیر ایرانی قادر به درک مشکل آنها نیست، عدم علاقه به استفاده از خدمات مترجم، عدم علاقه به مراجعه به روانشناس ایرانی به دلیل احتمال برخورد به سایر ایرانیان از جمله عواملی بودند که توسط شرکت کنندگان در پژوهش به عنوان موانع درخواست کمک از منابع رسمی عنوان شد.

(د) مشکل در ایجاد منابع حمایتی جدید: کیارا (۳۰ ساله) می‌گفت: "اینجا دوست خوب و صمیمی که بتونم رازهام رو بهش بگم ندارم. وقتی ناراحتم یا مشکلی دارم فقط با همسرم در میون می‌ذارم اما تصور کن وقتی خودش منبع مشکل باشه... اونوقت هیچکس رو ندارم که باهاش درد دل کنم." الهام (۳۰ ساله)، نیز معتقد بود که داشتن حداقل یک دوست صمیمی به او فرصت بیان احساسات و نگرانی‌هایش را می‌دهد اما به نظر وی؛ "اینجا تو نمی‌تونی به دوستهات کاملاً اعتماد کنی، به خاطر اینکه همه ما مدت کمی همدیگه رو می‌شناسیم. در واقع ما به خاطر نقاط مشترکمون با هم دوست نشدیم، فقط به خاطر اینکه همگی شرایط مشابه داریم با هم دوستیم." آنچه الهام به آن اشاره کرد توسط اکثر شرکت کنندگان به انحاء مختلف بیان بازگو شد. به عنوان مثال مهنوش (۳۵ ساله) معتقد بود که در ایران "شما از بین ۷۰ میلیون ایرانی دوست انتخاب می‌کنی. هیچوقت نمی‌تونی و نمی‌خواهی که با همه دوست باشی. اما اینجا تو حق انتخاب چندانی نداری. باید از بین ۳۴ هزار ایرانی با فرهنگ‌ها و مذاهب‌ها و اعتقادات مختلف دوست انتخاب کنی. معلومه که خیلی محدود می‌شی." البته افرادی مثل مهلا معتقد بودند که موفق به گسترش شبکه اجتماعی اشان

شده و دوستان بسیار خوبی در ملبورن داشتند. شبکه‌ای که به اعتقاد وی "یک شبه درست نشده و با آزمایش و خطای زیاد" همراه بود. زنانی که دوستان زیادی نداشته و احساس ایزوله بودن می‌کردند، معتقد بودند که یکی از دغدغه‌ها و نگرانی‌های آنها این بود که به هنگام بروز مشکل کسی را برای دریافت کمک ندارند.

ه) احساس آرامش به دلیل حمایت اجتماعی ادراک شده: شرکت کنندگانی که موفق به برقراری روابط صمیمانه و متقابل با دیگران شده بودند، احساس آرامش بیش‌تری داشتند. تارا (۴۰ ساله) بیان کرد: "همین که میدونم اگر نیمه‌های شب اتفاق بدی برام بیفته، کسی رو دارم که بهش زنگ بزنم کمک بخوام بهم احساس آرامش می‌ده."

و) احساس صمیمیت بیش‌تر با همسر به دلیل تنهایی: یکی از کدهای به دست آمده از تحلیل گفته‌های پاسخ دهندگان احساس صمیمیتی بود که برخی از آنان عنوان می‌کردند پس از مهاجرت ایجاد شده یا مستحکم‌تر شده بود و همین احساس، نیاز آنان به در میان گذاشتن مشکلاتشان با دیگران را از بین برده بود. در این زمینه از بین ۲۱ پاسخ دهنده، حدود ۱۶ نفر ابراز کردند که گرچه مهاجرت مشکلات فراوان از جمله تنهایی، استرس، نگرانی در مورد زبان و تفاوت‌های فرهنگ و گاه اختلافات زناشویی برای آنها ایجاد کرده بود اما به طرز دور از انتظاری منجر به افزایش صمیمیت بین زوجین شده بود. لورا (۳۰ ساله) معتقد بود: "وقتی مهاجرت می‌کنی خیلی تنها میشی اما در عوض می‌دونید که غیر از همدیگه کسی رو ندارید پس سعی می‌کنید بیش‌تر گذشت کنید. بیش‌تر به هم تکیه کنید." ماری (۳۵ ساله) نیز دیدگاهی مشابه با لورا داشت و می‌گفت: "ایران که بودیم اصلا وقت نداشتیم با هم حرف بزنیم. آخه یا سر کار بودیم یا مهمون بودیم یا مهمون داشتیم. اما از وقتی اومدیم اینجا وقت بیش‌تری داریم. بیش‌تر با هم حرف می‌زنیم. فکر می‌کنم با وجود مشکلات صمیمی‌تر شدیم." کیمیا نیز معتقد بود دور شدن از خانواده‌هایشان سخت‌ترین بخش مهاجرت بوده اما همین تنهایی به زندگی آنها غنا بخشیده بود. البته صمیمیت ایجاد شده برای همه زوجین پایدار نبود. تارا می‌گفت که در ابتدای مهاجرت احساس صمیمیت بیش‌تری با همسرش داشته اما پس از مدتی به هنگام بروز مشکلات به دلیل تکیه بیش از حد بر همسر و عدم تلاش برای گسترش شبکه روابط اجتماعی اش موفق به حل اختلافات زناشویی اش نشده و از همسرش جدا شده بود: "صمیمیت خیلی خوبه. اما تنهایی زیاد هم مشکل سازه. چون گاهی اوقات فقط به خاطر اینکه فکر می‌کنی هیچ سرپناه دیگه‌ای نداری با همسرت می‌مونی و مشکلات را تحمل می‌کنی. اما همیشه هم نمی‌تونی تحمل کنی. این همون اتفاقیه که برای من افتاد."

جملات شیوا (۳۰ ساله) در یک گفتگوی غیر رسمی شاید جمع بندی زیبایی از یافته‌های این پژوهش باشد وی معتقد بود:

همه زوج‌ها دچار اختلاف می‌شوند، به خصوص بعد از مهاجرت... به خاطر اینکه تو با تغییراتی مواجه می‌شی که شاید برای تو یا همسرت جالب باشه ولی برای اون یکی اصلا قابل قبول نباشه. از طرفی تو دیگه افراد قبلی که از شون کمک می‌گرفتی نداری. مگه چند بار می‌توننی زنگ بزنی به مادرت و بگی که مشکل پیدا کردی وقتی اون هیچ کاری به جز غصه خورد نمی‌تونه بکنه. اینجاست که یا باید خودت قوی شی یا اینکه سعی کنی دوست‌های خوبی پیدا کنی که بتونید به هم کمک کنید. در غیر اینصورت کارتون به جدایی می‌کشه.

بحث

یافته‌های بیان شده در این مقاله بخش کوچک اما مهمی از یافته‌های پژوهشی بزرگتر در زمینه بحران‌های پس از مهاجرت و عوامل دخیل در کاهش یا افزایش این بحران‌ها بوده است. یافته‌های پژوهش اصلی در پنج تم سرمایه‌ی اجتماعی، نقش مادرانه، روابط همسرانه، سلامت عاطفی و رفتار کمک خواهی دسته بندی شد. در تم روابط همسرانه در زمینه‌ی تعارضات زناشویی، سه کد تعارضات فرهنگی متاثر از فرهنگ پذیری، تعارضات در زمینه نقش‌های جنسیتی و موانع مربوط به کمک خواهی به دست آمد که در ذیل به بحث در ارتباط با این یافته‌ها پرداخته می‌شود.

هدف اول: تفاوت فرهنگ پذیری و بروز تعارضات فرهنگی

مهاجرت چالشی اساسی در زندگی است به خصوص زمانی که بعد مسافت و تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی بین دو کشور بسیار زیاد و عمیق باشد. این تفاوت‌ها بر تمام ابعاد زندگی مهاجرین تاثیر می‌گذارد. روابط همسرانه یکی از این ابعاد است که پس از مهاجرت دستخوش تغییرات و تعارضات زیادی می‌شود و ساختار جامعه شناختی و بافت فرهنگی جدیدی که افراد با آن روبرو می‌شوند، یکی از عوامل تاثیر گذار بر افزایش تعارضات زناشویی در خانواده‌های مهاجر است. پژوهش‌های زیادی به بررسی ارتباط مهاجرت با وضعیت زندگی زناشویی پرداخته اند (Yu, 2011; Shirpak et al., 2011; Hyman et al., 2008, Parado & Flippen, 2005). برخی این پژوهش‌ها نشان داده اند که مهاجرت از جوامع سنتی تر به جوامع غربی تاثیر متفاوتی بر زنان و مردان مهاجر دارد (Shirpak et al, 2011; Hyman et al. 2008; Ahmadi, 2003). بر اساس این تحقیقات، مردان مهاجر در جوامع غربی قدرت و اقتدار خود را از دست می‌دهند در حالی که زنان مهاجر آزادی‌ها و منابع قدرتی جدیدی را تجربه می‌کنند. این موضوع تا حدودی در مقاله‌ی حاضر نیز نمایان شد. نتایج به دست آمده نشان داد که عواملی چون حقوق زنان و نقش‌های جنسیتی می‌توانست منجر به تعارضات شدید زناشویی شود. جامعه ایرانی و استرالیایی تعاریف متفاوتی از حقوق زنان دارند. مطالعات جامعه شناختی نشان می‌دهند که زنان شرقی همچون ایرانیان مسئول حفظ آبروی خانوادگی در نظر گرفته شده و از آنها انتظار می‌رود که تمایلات و خواسته‌های خانواده را مقدم بر

نیازهای شخصی خود بدانند (Jamarani, 2012; Pajouhandeh, 2014)، در حالیکه جامعه استرالیایی از اعضای خود بخصوص زنان انتظار استقلال فکر و رای دارد. این تعارضات به خصوص زمانی شدت می‌گرفت که زنان سریعتر از مردان فرهنگ غالب به خصوص در زمینه حقوق زنان را پذیرفته و به همسر خود برای پذیرش هنجارهای جامعه‌ی جدید فشار می‌آوردند. این یافته با نتایج پژوهش غفاریان (Ghaffarian, 1998) از مطالعه‌ی جامعه ایرانی در آمریکا همخوان است. وی نیز به این نتیجه رسید که تنش‌های خانوادگی قبل از مهاجرت، به دلیل تفاوت زن و مرد در سرعت فرهنگ پذیری پس از مهاجرت چند برابر می‌شود. گرچه مردهای ایرانی سریعتر از زنان، فرهنگ جامعه را در زمینه زندگی و رفتار اجتماعی پذیرفته و عمل می‌کنند، در زمینه زندگی خصوصی همچنان به نقش‌های سنتی جنسیتی اعتقاد دارند. اما زنان ایرانی سریعتر از همسرشان تحت تاثیر فرهنگ غالب در تمام امور زندگی قرار گرفته و همسرشان را برای پذیرش این تغییرات تحت فشار قرار می‌دهند.

یافته‌های مقاله حاضر نشان داد که سبک زندگی جدید، همراه با حقوق متفاوتی که زنان ایرانی در استرالیا با آن روبرو می‌شوند، ممکن است افکار و نگرش‌های قبلی آنها را به چالش اندازد. همسو با یافته‌های پیشین در آمریکا، اروپا و کانادا (Shirpak et al, 2011; Jamarani, 2012a & b; Predelli, 1999; Shahidian, 2002; Darvishpour, 2003; Ahmadi, 2004)، در خانواده‌های ایرانی ساکن استرالیا نیز به نظر می‌رسید که فشار برای تغییر بیش‌تر از جانب زنانی بود که تلاش می‌کردند مرزها و محدودیت‌های احساس شده را درنوردند و در مقابل با مقاومت همسری روبرو بودند که یا آماده تغییر نبوده و یا با تغییر مخالف بودند. بنا به نظرات متخصصین امور مهاجران، آزادی زنان برای پوشش، آزادی رفت و آمد و تصمیم‌گیری بر اساس خواسته‌های شخصی بدون لزوم توجه به نظر همسر، حمایت‌های دولتی از زنان مطلقه همگی از جمله مواردی بودند که گاه منجر به بروز تعارضاتی می‌شدند.

هدف دوم: فرهنگ پذیری متفاوت زنان در زمینه نقش‌های جنسیتی

نقش‌های سنتی جنسیتی رایج در ایران عاملی چالش برانگیز برای خانواده‌های ایرانی مهاجر است. نقش‌های جنسیتی بخشی از تعاملات روزانه و تعهدات نانوشته‌ی اجتماعی زوجین در روابط همسرانه است. مهاجرین معمولاً با عدم شغل یابی و اجبار در پذیرش مشاغل غیر مرتبط با رشته تخصصی و در نتیجه با از دست دادن پایگاه اجتماعی - اقتصادی روبرو می‌شوند (Damette & Fromentin, 2013; Meares, 2010; Bhugra & Becker, 2005). در نتیجه نقش نان آور بودن مرد در خانواده ایرانی به دلیل عدم موفقیت در یافتن مشاغل مرتبط با تحصیلات یا پذیرفتن مشاغل سطح پایین‌تر، به مرور تضعیف شده و از بین می‌رود. در این بین این زنان هستند که متقاضی

مشارکت بیش تر همسر در امور خانه داری و فرزند داری شده و نقش‌های جنسیتی را مورد سوال قرار می‌دهند. تغییرات بوجود آمده در نقش‌های سنتی جنسیتی و تغییر منبع قدرت در خانواده در سایه از دست رفتن جایگاه سرپرست خانوار بودن مرد؛ و همچنین وجود قوانین حمایت از زنان از جمله عوامل افزایش تعارضات زناشویی در این تحقیق بیان شد. نتیجه ای که در بین ایرانیان ساکن سوئد نیز مشاهده شده است (Naghdi, 2010). یافته‌ی دیگری که در این تحقیق به دست آمد این موضوع بود که زوج‌های پرتعارض معمولاً زوج‌هایی بودند که در زمینه نقش‌های جنسیتی شبیه همدیگر فکر نمی‌کردند. در این خانواده‌ها زنان تصور می‌کردند نسخه‌های پیچیده شده برای زن و مرد در جامعه ایرانی، کاربردی برای جامعه استرالیا نداشته و زنان تحت فشار اجتماعی برای پذیرفتن یا نپذیرفتن این نقش‌ها نیستند. نه تنها زنان برای انجام نقش‌های جنسیتی تحت فشار نبوده، بلکه جامعه از آنان تقاضای استقلال داشته و امکانات لازم برای دسترسی به این استقلال را فراهم می‌سازد. تمام این تغییرات اجتماعی تهدیدی برای جایگاه و قدرت مرد ایرانی بشمار می‌رود. همان‌گونه که میلر و گلاسر (Miller & Glasser, 2012)، توضیح می‌دهد اگر زوجین مهاجر قادر به بازنگری در نقش‌ها و مسئولیت‌هایشان از جمله وظایف فرزندداری، خانه داری و حقوقی باشند، تعارض کمتری را تجربه خواهند نمود. یافته‌ای که بسیاری از افراد در این تحقیق به آن اشاره نموده‌اند. این تعارضات به خصوص در حیطه‌ی کار و خانواده نمایان شده به صورتی که اکثر زنان ترجیح داده بودند تا زمان بزرگ شدن کودکانشان از پیشرفت‌های شغلی خود چشم پوشی کرد و به امر پرورش کودکان بپردازند. زنانیکه احساس می‌کردند با وجود امکانات فراوان برای رشد، به دلایل مختلف از جمله نداشتن حمایت‌های لازم مجبور به فدا کردن آرزوهای شغلی خود بودند، بیش از سایرین دچار ناراضبیتی و یا تعارضات زناشویی بودند. این نتایج نیز با یافته‌های پیشین همسو بوده است. به عنوان مثال سالیوان (Sullivan, 2004) از بررسی زنان مهاجر در آمریکا این نتیجه گیری را داشته که زنان چینی ممکن است علیرغم میل خود و به دلیل اعتقاد همسرشان به نقش‌های جنسیتی شغل خود را رها کرده و یا بالعکس با وجود مشکل زیاد در نگهداری کودکان به خواست همسر مشغول به کار شوند و یو (Yu, 2011) معتقد است که این تغییرات پس از مهاجرت خواه-ناخواه بر تعاملات همسرانه‌ی زوجین تاثیر می‌گذارد و منجر به بروز تعارضات زناشویی می‌شود.

هدف سوم: موانع اجتماعی کمک خواهی

کشور استرالیا به دلیل داشتن آمار بسیار بالای مهاجر، دارای منابع رسمی و خیریه‌ی بسیار زیاد در زمینه کمک رسانی به مهاجرین است. اما علیرغم وجود این‌گونه مراکز، اکثر تحقیقات نشان داده‌اند که میزان استفاده‌ی واقعی افراد از این مراکز بسیار کمتر از موارد قابل انتظار است. علل گوناگونی چون عدم آشنایی با مراکز، عدم آشنایی با زبان انگلیسی، مشکلات رفت و آمد و مسائل فرهنگی

مربوط به رفتار کمک خواهی از جمله موانع استفاده از خدمات این مراکز است. هنگام بروز مشکلات، شرکت کنندگان پژوهش عموماً متمایل به دریافت کمک از سوی خانواده و یا دوستان قابل اعتماد بودند. این یافته با نظر کلایمن (Kleinman, 1980, 1983) مردم شناس آمریکایی در زمینه رفتار کمک خواهی مشابه است. وی معتقد است که به هنگام بروز مشکل، افراد با سه گروه در تماس خواهند بود: الف) متخصصان، ب) درمانگران غیر تخصصی و ج) شبکه روابط اجتماعی شامل خانواده، دوستان و آشنایان. به اعتقاد وی و بر اساس مشاهداتش از جوامع مختلف، اولین منبع دریافت کمک در هر دو فرهنگ شرقی و غربی، خانواده، دوستان و آشنایان هستند. این اعتقاد در مطالعات اخیر در زمینه مهاجرین نیز تأیید شده است (Donnelly et al., 2011; Dejman, 2010). شرکت کنندگان این تحقیق نیز همچون اقوام سایر ملل به خانواده و دوستان به عنوان اولین منبع مورد مراجعه در زمان مشکلات اشاره کردند. اما به دلیل شکاف عمیق در روابط اجتماعی که مشخصه‌ی مهاجرت است، پاسخ دهندگان منابع حمایتی اجتماعی قبلی را از دست داده اند. همان گونه که بیان شد دارای روابط اجتماعی محدودی بودند و همسر آنها اولین و گاه تنها منبع حمایتی به شمار می‌رفت. زمانی که مشکل ایجاد شده در حیطه روابط همسرانه بود، محدود بودن روابط اجتماعی منجر به پیچیده‌تر شدن اختلافات می‌شد. اوماهونی و همکارانش (O'Mahoney et al., 2012) در مطالعه‌ای در ارتباط با افسردگی مهاجرین مشاهده کردند که شرکت کنندگان ایرانی آنها بیش از سایرین معتقد بودند که مسائل خانوادگی نباید نزد غریبه‌ها فاش شود و این اعتقاد مانع درخواست کمک آنها از منابع در دسترس بود. یافته‌های او ماهونی و همکاران (O'Mahoney et al., 2012) و دانلی و همکاران (Donnelley et al., 2012) مبنی بر ترس از ننگ داشتن مشکل یا بیماری، و مطالعه‌ی دیوید (David, 2010) در زمینه عدم اعتماد برای دریافت کمک، از جمله یافته‌هایی بودند که توسط شرکت کنندگان در این تحقیق نیز بیان شد. گرچه خانواده و دوستان اولین مرجع مورد نظر برای حل ختلافات زناشویی در نظر گرفته می‌شد؛ شرکت کنندگان مانند گذشته (قبل از مهاجرت) تمایلی به در میان گذاشتن مسائلشان با خانواده و دوستان در ایران نداشته و ترجیح می‌دادند که آنها را نگران نکرده و خودشان راهی برای حل یا تحمل مشکل پیدا کنند. این یافته نیز با یافته‌ی بالدازار (Baldassar, 2008 & 2007)، در زمینه مهاجرین همسو است. وی مشاهده کرده است که گرچه مهاجرین با استفاده از وسایل ارتباطی بسیار زیاد و با هزینه‌ی بسیار کم قادر به حفظ تماس مداوم با خانواده و دوستان در کشور مقصد هستند، آنها در بیان مسائل موجود در زندگی و افشای حقایق در مقابل خانواده‌ی خود در کشور مبدأ بسیار مراقب بوده و تا حد امکان بخش‌های نگران کننده را سانسور می‌کنند. مهاجرینی که

معتقد بودند منابع حمایتی کافی و دوستان قابل اعتماد برای درخواست کمک دارند، بیش‌تر از سایرین بیان کردند که احساس آرامش دارند.

با وجود تمامی مشکلات بیان شده، بسیاری از شرکت کنندگان به طور متناقضی احساس می‌کردند روابط زناشویی آنها پس از مهاجرت مستحکم‌تر شده و احساس صمیمیت بیش‌تر می‌کردند. آنچه در توضیح این موضوع می‌توان بیان کرد این است که کاهش شبکه‌ی روابط اجتماعی، گرچه مشکلات فراوانی برای خانواده‌ها ایجاد کرده بود، باعث باز شدن پنجره‌های جدیدی شده بود که قبل از مهاجرت زوجین کمتر به آن توجه می‌کردند. داشتن فرصت بیش‌تر برای صحبت کردن، تصمیم‌گیری‌های مشترک، داشتن وقت بیش‌تر برای در کنار هم بودن، از جمله عوامل مثبت بیان شده در این زمینه بود. در حالی که زوجین در ایران با انواعی از تقاضاهای مختلف از سوی خانواده‌های اصلی روبرو بودند، در استرالیا به دلیل بعد مسافت عملاً چنین امکانی وجود نداشته و در نتیجه زمانی که در گذشته برای تحکیم ارتباطات خانوادگی صرف می‌شد، صرف تحکیم روابط زوجی می‌شد.

یافته‌های این پژوهش می‌تواند زمینه‌ای برای پژوهش‌های بیش‌تر در زمینه روابط همسرانه مهاجرین و هم‌چنین زمینه‌ای برای طراحی برنامه‌های مداخلاتی برای مهاجرین و هم‌چنین آموزشی برای زوجین متمایل به مهاجرت باشد. مقاله حاضر این ادعا را ندارد که مهاجرین ایرانی به طور قطع دارای تعارضات زناشویی بوده، بلکه همان‌گونه که بیان شد این مقاله متمرکز بر مقوله‌ی تعارضات زناشویی و عوامل اثر گذار بر آن بوده است. این تحقیق تنها تحلیل دیدگاه زنان مهاجر ایرانی بوده و پژوهش‌های بعدی با در نظر گرفتن هر دو جنس توصیه می‌شود. با توجه به ماهیت کیفی پژوهش، در تعمیم یافته‌ها به کل جامعه ایرانی خارج از کشور باید احتیاط شود.

References

- Ahmadi, N. (2003). Migration challenges views on sexuality. *Ethnic and Racial Studies*, 26(4), 684-706.
- Akbari, W. (2008). *The Changing Family Patterns Among Immigrants: An Evaluation of the Causes of Divorces/Separation among Iranian Families in Sweden*. Master of Science, Department of Social Work. University of Goteborg, Sweden.
- Alizadeh-Khoei, M., Mathews, R. M., & Hossain, S. Z. (2011). The role of acculturation in health status and utilization of health services among the Iranian elderly in metropolitan Sydney. *Journal of Cross-Cultural Gerontology*, 26(4), 397-405.
- Australian Bureau of Statistics (ABS). (2013). *2011 Quickstats country of birth. People in Australia who were born in Iran*. Retrieved from: http://www.censusdata.abs.gov.au/census_services/getproduct/census/2011/quickstat/4203_0
- Baldassar, L. (2007). Transnational families and the provision of moral and emotional support: the relationship between truth and distance. *Identities: Global Studies in Culture and Power*, 14(4), 385-409.
- Baldassar, L. (2008). Missing kin and longing to be together: Emotions and the construction of co-presence in transnational relationships. *Journal of Intercultural Studies*, 29(3), 247-266.
- Bernstein, K., Park, S., Shin, J., Park, Y., & Park, Y. (2011). Acculturation, discrimination and depressive symptoms among Korean immigrants in New York City. *Community Mental Health Journal*. 47(1), 24-34.
- Berry, W. (2005). Acculturation: Living successfully in two cultures. *International Journal of Intercultural Relations*, 29(6), 697-712.
- Bhugra, D., & Becker, M. A. (2005). Migration, cultural bereavement and cultural identity. *World Psychiatry*, 4(1), 18-24.
- Blair, A. & Schneeberg, A. (2014). Changes in the healthy migrant effect in Canada: Are recent immigrants healthier than they were a decade ago? *Journal of Immigration and Integretion*. 16 (1), 136-142.
- Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77-101.
- Cheung, M. (2008). Resilience of older immigrant couple: Long term marital satisfaction as a protective factor. *Journal of Couple & Relationship Therapy*. 7(1), 19-38.

Damette, O., & Fromentin, V. (2013). Migration and labour markets in OECD countries: a panel cointegration approach. *Applied Economics*, 45(16), 2295-2304.

Darvishpour, M. (2002). Immigrant women challenge the role of men: How the changing power relationship within Iranian families in Sweden intensifies family conflicts after immigration. *Journal of Comparative Family Studies*, 33(2), 271-295.

David, E. (2010). Cultural mistrust and mental health help-seeking attitudes among Filipino American. *Asian American Journal of Psychology*, 1(1), 57-66.

Dejman, M., Forouzan, A. S., Assari, S., Rasouljan, M., Jazayeri, A., Malekafzali, H., et al. (2010). How Iranian lay people in three ethnic groups conceptualize a case of a depressed woman: An explanatory model. *Ethnicity & Health*, 15(5), 475-493.

Donkor, M. (2012). I'm divorcing because I drank lake Ontario: Marital breakdown in Ghanaian immigrant families in Toronto. *Southern Journal of Canadian Studies*, 5 (1), 241-254.

Donnelly, T. T., Hwang, J. J., Este, D., Ewashen, C., Adair, C., & Clinton, M. (2011). If I was going to kill myself, I wouldn't be calling you. I am asking for help: Challenges influencing immigrant and refugee women's mental health. *Issues in Mental Health Nursing*, 32(5), 279-290.

Douglas, M. (1978). *Purity and Danger : An Analysis of the Concepts of Pollution and Taboo*. London: Routledge & Kegan Paul Limited.

Ghaffarian, S. (1998). The acculturation of Iranian immigrants in the United States and the implications for mental health. *The Journal of Social Psychology*, 138(5): 645-654.

Gobo, G. (2011). Ethnography. In D. Silverman (Ed.), *Qualitative Research : Issues of Theory, Method and Practice*. (3rd ed., pp. 13-34). Los Angeles, CA: Sage.

Goodman, L. A. (2011). Comment: On respondent-driven sampling and snowball sampling in hard-to-reach populations and snowball sampling not in hard-to-reach populations. *Sociological Methodology*, 41(1), 347-353.

Guruge, S., Shirpak, K. R., Hyman, I., Zanchetta, M., Gastaldo, D., & Sidani, S. (2010). A meta-synthesis of post-migration changes in marital relationships in Canada. *Canadian Journal of Public Health*, 101(4), 327-331.

Heckathorn, D. D. (2011). Comment: Snowball versus respondent-driven sampling. *Sociological Methodology*, 41(1), 355-366.

Hennink, M., Hutter, I., & Bailey, A. (2011). *Qualitative Research Methods*. Los Angeles, CA: Sage Publications.

Hyman, I., Guruge, S., & Mason, R. (2008). The impact of migration on marital relationships: A study of Ethiopian immigrants in Toronto. *Journal of Comparative Family Studies*, 39(2), 149-163.

Im, H, Lee, K-Y. & Lee, H-Y (2014). Acculturation Stress and Mental Health Among the Marriage Migrant Women in Busan, South Korea. *Community Mental Health Journal*. 50 (4), 497-503

Jafari, S., Baharlou, S., & Mathias, R. (2010). Knowledge of determinants of mental health among Iranian immigrants of BC, Canada: "A qualitative study." *Journal of Immigrant and Minority Health*, 12(1), 100-106.

Jamarani, M. (2012a). Encountering differences: Iranian immigrant women in Australia. In G. T. Bonifacio (Ed.), *Feminism and Migration: Cross-Cultural Engagements* (pp. 149-164). New York: Springer Science & Business Media.

Jamarani, M. (2012b). *Identity, Language and Culture in Diaspora. A Study of Iranian Female Immigrants in Australia. Melbourne, VIC: Monash university publishing.*

Jewkes, R. (2002). Intimate partner violence: Causes and prevention. *Lancet*. 395(9315), 1423-1429.

Kennedy, S., Kidd, M., McDonald, J., & Biddle, N. (2014). The healthy migrant effect: Patterns and evidence from four countries. *International Migration & Integration*. Doi: 10.1007/s12134-014-0340-x.

Khawaja, N. G., & Milner, K. (2012). Acculturation stress in South Sudanese refugees: Impact on marital relationships. *International Journal of Intercultural Relations*, 36(5), 624-636.

Kleinman, A. (1980). *Patients and Healers in the Context of Culture*. London: University of California Press.

35. Kleinman, A. (1983). The cultural meanings and social uses of illness: A role for medical anthropology and clinically oriented social science in the development of primary care theory and research. *Journal of Family Practice*, 16(3), 539-545.

Lorestani, F. (2003). Iranian women's social movement. *Pazhoheshe Zanan (Women studies)*, 1(6), 23-43.

Mahdi, A. A. (2003). Iranian women. Between Islamization and globalization. In A. Mohammadi (Ed.), *Iran Encountering Globalization: Problems and Prospects* (pp. 47-72). New York: RoutledgeCurzon.

McMichael, C., & Manderson, L. (2004). Somali women and well-being: Social networks and social capital among immigrant women in Australia. *Human Organization*, 63(1), 88-99.

Meares, C. (2010). A fine balance: Women, work and skilled migration. *Women's Studies International Forum*, 33(5), 473-481.

Miller, J., & Glassner, B. (2012). The "inside" and "outside": Finding realities in interviews. In D. Silverman (Ed.), *Qualitative Research: Issues of Theory, Method and Practice* (3rd ed., pp. 131-148). Los Angeles, CA: Sage Publications.

Naghdi, A. (2010). Iranian diaspora: With focus on Iranian immigrants in Sweden. *Asian Social Sciences*. 6(11), 197-208.

Noh, S., & Kasper, V. (2003). Percieved discrimination and depression. Moderating effects of coping, acculturation and ethnic support. *American Journal of public Health*. 93, 232-238.

Norredam, A., Agyemang, C., Hoejbjerg, H et al., (2014). Duration of residence and disease occurrence among refugees and family reunited immigrants: Test of the 'healthy immigrant effect' hypothesis. *Tropical Medicine & International Health*. 19, 958-967.

Lewin, F. A. (2001). Identity crisis and integration: The divergent attitudes of Iranian immigrant men and women towards integration into Swedish society. *International Migration*, 39(3), 121-135.

Nasehi, V. (1995). Women's role in Iranian families in America. *Goftego (Communication)*, 9, 27-42.

O'Mahony, J., Donnelly, T., Raffin-Bouchal, S., & Este, D. (2012). Cultural background and socioeconomic influence of immigrant and refugee women coping with postpartum depression. *Journal of Immigrant and Minority Health*, 15(2), 300-314.

Reina, A., Lohman, B., & Maldonado, M. (2014). He said they'd deport me. Factors influencing domestic violence help-seeking. Practices among Latina immigrants. *Journal of Interpersonal Violence*. 29 (4), 593-635.

Pajouhandeh, P. (2004). Living between two cultures: The Acculturation experience of young Iranian immigrant women in Canada, Toronto, Doctor of Philosophy, Departement of Adult Education and Counseling Psychology. University of Toronto.

Parado, E & Flippen, C.A. (2005). Migration and gender among Mexican women. *American Sociological Review*. 70, 606-632.

Predelli, L.N. (2004). Interpreting gender in Islam: A case study of immigrant Muslim women in Oslo, Norway. *Gender and Society*, 18 (4), 473-493.

Prentice, R. (2010). Ethnographic approach to health and development research: The contributions of anthropology. In Ivy Bourgeault, Robert Dingwall & Raymond De Vries. *The SAGE Handbook Qualitative Methods Health Research*. London: The Sage publications.

Putnam, R. D. (2000). *Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community*. New York: Simon & Schuster.

Rizo, C. F., & Macy, R. J. (2011). Help seeking and barriers of Hispanic partner violence survivors: A systematic review of the literature. *Aggression and Violent Behavior*, 16(3), 250-264.

Scott-Jones, J. (2010). Origins and ancestors. In J. Scott-Jones & S. Watt (Eds.), *Ethnography in Social Science Practice*. Hoboken, NJ: Taylor & Francis.

Selkirk, M., Quayle, E., & Rothwell, N. (2014). A systematic review of factors affecting migrant attitudes towards psychological help. *Journal of Health Care for the Poor and Underserved*. 25 (1), 94-127.

Shahidian, H. (1999). Gendered and sexuality among immigrant Iranians in Canada. *Sexualities*. 2, 128-222.

Shirpak, K. R., Maticka-Tyndale, E., & Chinichian, M. (2011). Post migration changes in Iranian immigrants' couple relationships in Canada. *Journal of Comparative Family Studies*, 42(6), 751- 770.

Stolk, Y., Minas, H., & Klimidis, S. (2008). *Access to Mental Health Services in Victoria: A Focus on Ethnic Communities*. Melbourne, VIC: Victorian Transcultural Psychiatry Unit.

Sullivan, O. (2004). Changing gender practices within the household: A theoretical perspective. *Gender and Society*. 18, 207-222.

Trial, T., Goff, P., Bradbury, T. & Karney, B. (2012). The cost of racism for marriage. How racial discrimination hurts, and ethnic identity protects, newlywed marriage among Latinos. *Personality and Social Psychology Bulletin*. 38(4), 454-465.

Victorian Multicultural Commission. (2012). 2011 Census: A snapshot of our diversity. Retrieved from: <http://www.multicultural.vic.gov.au/>

vic.gov. au/population-and-migration/victorias-diversity/2011-census-a-snapshot-of-our-diversity.

Vinken, H., Soeters, J & Ester, P. (2004). Cultures and dimensions: Classic perspectives and new opportunities in dimensional cross-cultural studies. In H. Vinken., J. Soeters, & P, Ester (EDs). Comparing cultures: dimensions of cultures in a comparative perspective. Leiden: Brill.

Yu, Y. (2011). Reconstruction of gender role in marriage processes among Chinese immigrant wives. *Journal of Comparative Family Studies*. 42(5), 651-668.